

واپسین سخن

یکم

هر آغازی را پایان نیست و هر «هست»ی را «نیست». آن که می ماند و می پاید فقط اوست که نه آغازی او را بوده و نه پایانی؛ حقیقتی بی نهایت و دریایی بی کران که «هیچش کناره نیست». «هست»ی که از ازل بوده و تا ابد خواهد بود و همین سرمدیت اوست که هستی را قرار و آرام بخشیده است. اگر فیض مدام آن یگانه جاودانه نبود، کثرات و تغییرات هستی را در ستیزی همیشگی فرو می بردند و وجود از درون فرو می پاشید.

آدمیان خردورز از دیرباز جویای آن بوده اند که رمز و راز پایایی هستی را به رغم این همه تکثر و تغییر دریابند. از «آرخه»های گوناگونی که تعیین داشتند تا آپایرون و هیولای ارسطو همه فرضیه هایی بودند که نقطه ثبات را می جستند. آنگاه که نه کثرت و تغییر را می توان توهم پنداشت و نه وحدت و ثبات را که پایانی حکایت قرآن است باید آن کثرت و تغییر واقعی را به وحدت و ثباتی حقیقی برگرداند.

مؤمنان فرزانه آن «واحد لایتغیر» را در این عالم مادی نمی جویند و نقطه ثبات را در خود هستی و در هستی مطلق می یابند. آنچه اهل ایمان را از هر نوع تشویش و پراکنده خاطری رها می کند همین معرفت و همین تعلق خاطر است، تعلق قلبی به آن ماهرویی که «خاطر همه غم ها از او شاد است». فرزندگان فقط در پی آن نیستند که آشوب ذهنی خود را فرو بنشانند و پرسش های معرفتی خود را به ساحل برهان و یقین برسانند. دغدغه ایشان فقط ذهنی نیست، بلکه وجودی نیز است. اینان را فقط ایمان عارفانه به ساحل آرامش می رساند، ایمان به معبودی که تام و بلکه فوق تمام است و نامتناهی، که «فوق مالائیتاهی بما لایتناهی» است.

دلبستگی‌های این دنیایی هرچند برانگیزاننده آدمی و مهم‌ترین عامل تداوم حیات در عالم انسانی است، می‌تواند آدمی‌زاد را آنقدر وابسته سازد که دیگر نتواند به اهداف متعالی و آرمان‌های فرامادی بیندیشد و در راه فعلیت بخشیدن به ظرفیت‌های ملکوتی خویش گامی بردارد. سائقه و محرکه آدمی در فعالیت‌های حیاتی و در بسیاری از کنش‌های اجتماعی‌اش همین نیازها و دلبستگی‌هاست. لیکن فرورفتن در تأمین برخی از نیازها و غرقه شدن در برخی تعلقات، خود آدمی را از اندیشیدن به دیگر نیازها و از مدیریت خواست‌ها، گرایش‌ها و رفتارهای فردی و اجتماعی باز می‌دارد و طبعاً به تنزل و محدودیت مسطح و ساحت زندگی می‌انجامد.

این وابستگی‌ها لازمه چرخیدن چرخه حیات مادی است و طبعاً مقابله با آنها کاری بخردانه نیست و بلکه اساساً چون این تعلقات در نهاد و ذات آدمی ریشه دارد و به واقع، کشش‌هایی درونی هستند که اصل و بنیاد آنها همزاد و هم‌نهاد آدمی است، پس قلع و قمع آنها ممکن نیست؛ حال چگونه می‌توان با این تمایلات و تعلقات هم‌زیستی داشت و در عین حال از آفات آنها برحذر بود؟ چگونه می‌توان سرشار از عواطف بود و در عین حال، قدرت اتخاذ تصمیمات سرنوشت‌سازی را داشت که چه بسا با برخی از عواطف ما ناهمسو باشد؟ چگونه می‌توانیم کشش‌های مادی و زمینی خود را به گونه‌ای مهار کنیم که مانعی در برابر کوشش‌های کمال جویانه و تعالی‌گرایانه ما نباشد؟ طبعاً اولین پاسخی که به این پرسش‌ها می‌توان داد و نخستین راه حلی که برای فائق آمدن بر این دغدغه‌ها می‌توان ارائه کرد همان‌تن دادن به حکمیت عقل است، چه عقل خاص فلسفی که جویای شناخت هستی و علل و مبادی، و انواع و مراتب آن و نیز مناسبات و قوانین و سنن حاکم بر آن است و چه عقل ناظر به باید‌ها و نبایدها و معطوف به خوب و بد‌ها، همانی که از آن به عقل عملی تعبیر می‌شود و البته در تحلیل آن و در تفکیک میان آن و عقل نظری اختلاف نظر یا تنوع تعبیرها و تفسیرهایی وجود دارد. آنچه به عنوان عقل معاش یا تجربه‌های انباشته شده (همان تجارب السلف در نامه مشهور امیرمؤمنان به امام حسن مجتبی علیه‌السلام، نامه سی و یکم نهج البلاغه) شناخته می‌شود به همین عقل عملی نزدیک است و یا در آن ریشه دارد. البته تحلیل معانی عقل و تفکیک میان کاربردهای آن بویژه کاربست آن در متون دینی تحقیق گسترده‌ای می‌طلبد. شاید رساله ابونصر فارابی در باب معانی عقل که در آن از شش معنای عقل سخن گفته نقطه شروع

خوبی برای این پژوهش باشد.

در هر حال، تمسک به عقل و پذیرفتن مرجعیت آن می‌تواند راهگشای آدمی در مخمصه پیش‌گفته باشد: این‌که هم با گرایش‌ها و تمایلات درونی خودمان همراه و همسو شویم و هم در عین حال اسیر و گرفتار آنها نشویم. آنچه می‌ماند این است که عقل را کاستی‌ها و ناتوانایی‌هایی است و خطیرتر آن‌که جاذبیت و برانگیزانندگی عقل و داده‌های عقلانی بویژه در انسانهای مبتلا به سستی اراده آن قدر نیست که بتواند در برابر کشمکش‌های درونی قدرت نمایی کند، بویژه در آنجا که محیط پیرامونی، تربیت‌های ناسوا یا ناتمام و سوءتدبیرهای آدمی این تمایلات را فربه کرده باشد.

از آنجا که در ستیز با هر پدیدار نامطلوبی بهترین راه، یافتن و منع مقابلی است که از همان سنخ و جنس باشد، همان قانونی که در ساخت پادزرها به کار گرفته شده و همان توصیه‌ای که در اخلاق و روان‌شناسی در مبارزه با ترس و حالاتی از این قبیل مطرح شده است، به نظر می‌رسد که بهترین شیوه مقابله با افسارگسیختگی تمایلات درونی مدد گرفتن از کشمکش‌های متعالی است که هم از سنخ تمایل و دلبستگی است و هم به مقتضای خلقت و فطرت، همذات آدمی است. یافتن محبوبی که دل ببرد و جان آدمی را به سوی خود بکشد، به حکم عقل و تجربه، بهترین شیوه مقابله با شهوات افسارگسیخته است و در عین حال، بدون آن‌که بخواهد جایگزین دیگر تعلقات قلبی باشد به آنها جهت دهد و آنها را در فرآیندی تصعیدی به خدمت می‌گیرد و در مسیر گرایش‌های متعالی قرار می‌دهد. در این فرآیند همه عواطف باقی می‌مانند و بلکه تشدید می‌شوند. چنانچه گفته‌اند که عواطف اهل معنا و قرب از دیگران عمیق‌تر و شدیدتر است اما همان‌طور که همه چیز آیت حق هستند، همه تعلقات نیز در پرتو آن ذوالآیه دلبرده معنا پیدا می‌کنند و در تعلق به او محو و فانی می‌شوند. در این فرآیند، بجای افراط، تفریط یا قلع و قمع، تصعید و تعالی بخشی در دستور کار قرار می‌گیرد. آدمی به عزیزانش مهر می‌ورزد، چون خداوند این عواطف را در او قرار داده، چون خداوند از او چنین خواسته، و چون عزیزانش آفریده و آیت جمال حق هستند و تعقل به آنها به واقع تعلق به جمال مطلق و کامل بی‌نهایت است. دلیل نخست را عقل و علم اقامه می‌کنند، دومین دلیل را شرع بیان می‌کند و سومین بیان و دلیل را عرفان تبیین می‌کند.

دوم

فصلنامه هفت آسمان که اینک سی و هفتمین شماره آن منتشر می‌شود زمانی به عرصه فرهنگ و علم پا گذاشت که از آغاز به کار مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب دیری نگذشته بود و چون صاحب این قلم خود از آغاز، در راه‌اندازی این مرکز نقشی داشت طبعاً «هفت آسمان» را آنگونه می‌دید و می‌پسندید که مرکز را بنا بود که فصلنامه دریاچه‌ای باشد که مرکز را به جامعه علمی کشور پیوند دهد و دستاوردهای علمی پژوهشگران آن را در معرض نظر و نقد دانشوران و دانش پژوهان قلم و ادیان و مذاهب قرار دهد و در نتیجه، در پیش برد علمی این حوزه مهجور مانده نقشی را ایفا کند.

بدیهی است که فقط اثرگذاری علمی مطمح نظر نبود بنا بود که وظیفه‌ای فرهنگی را نیز ایفا نماییم و آن تغییر نوع نگاه حاکم در محافل علمی به ویژه حوزه‌های علوم دینی به دیگر ادیان و مذاهب بود. کمتر دینی را مانند اسلام شناسیم که به رقم انباشتگی اقتصادی و فقهی آن و با وجود پافشاریش در حفظ مرزها، بهترین نگاه را به دیگر ادیان داشته و به طور نسبی، بهترین تعامل را با گروندگان به آنها صورت داده باشد. به رغم ظرفیت‌های بالای رواداری دینی در اسلام و به رقم تاریخ نسبتاً روشن و نورانی مسلمانان در برخورد با دین‌داران دیگراندیش، آنچه در صدها و گاه دهه‌های اخیر بر جوامع اسلامی و مجامع علمی سیطره داشته چیزی جز این بوده است. در گذشته چه بسا گفتمان غالب برخورد بوده نه گفت‌وگو، با این همه این دیواره‌های بلند بی‌اعتمادی و بی‌اعتنایی وجود نداشته که اساساً آنها را نادیده بگیریم و آنها نیز ما را. و هیچ شناخت و ارتباط متقابلی وجود نداشته باشد.

بدون آن‌که بخواهیم به حفاری گذشته‌ها بپردازیم و از عوامل اثرگذار در این تقابل‌ها و تجاهل‌ها بویژه جنگ‌های صلیبی و استعمار جدید غربیان مسیحی بحث کنیم به همین اندازه بسنده می‌کنیم که فضای مسلط در جامعه علمی و دینی ما که البته هم اکنون بسیار دگرگون شده، با وسعت دید، علو مرتبه و قدرت بالای تحمل اسلام سازگار نبود و نیز ما را از ارتباط با دیگرانی که برخی از آنها امروزه قدرت و تمدن غالب را در اختیار گرفته و شکل داده‌اند ناتوان ساخت. هر نوع تعاملی حتی از نوع برخورد و ستیزه جویی بدون شناخت دقیق و عمیق میسر نیست. و ما از این شناخت و آگاهی محروم بودیم. اعتماد ما

به منابعی بود که جدلی نویسان آن هم گذشته‌های دور یا نزدیک نوشته‌اند. معمولاً به منابع خود آنها مراجعه نمی‌کردیم و اگر هم مراجعه‌ای صورت می‌گرفت یا به آثار منتقدان مطرود آن ادیان یا تازه مسلمانان برگشته از کیش اصلی خودشان بوده است. دقیقاً همان رفتار ناپسندی را که آنها در دوره‌های مختلف نسبت به اسلام و مسلمانان روا می‌داشتند و ما سخت منتقد آن بودیم ما خود در مورد آنان اعمال می‌کردیم.

مراجعه و ارجاع به آیاتی از کتاب مقدس یهودی و مسیحی مثلاً و تفصیل به رأی آنها بدون توجه به جایگاه این کتاب در نزد یهودیان و مسیحیان و بدون التفات به تفاسیر مقبول و شایع این آیات در نزد عالمان آن ادیان، گزینش و تقطع برخی از آیات کتاب مقدس و عبارات نویسندگان مسیحی و یهودی و استشهاد به آنها به نفع دیدگاههای خاص خودمان و ملاک قراردادن رفتارهای نادرست برخی از گروندگان به این ادیان نمونه‌هایی از نوع رویکرد ما به دیگران و نیز رویکرد آنها به ما می‌باشد.

این بخش از داستان ما و دیگر ادیان است؛ اما ماجرای برخورد فرق اسلامی با همدیگر از این تلخ‌تر و ناموجه‌تر است. هرکدام از فرق اسلامی خود را جزیره‌ای جدا از مجمع‌الجزایری بر ساخته بنام اسلام می‌دانند.

هرکدام از فرق اسلامی آنقدر در خود و تفسیرهای خودبنیاد غرقه شده است که اساساً جایی برای فهم دینی دیگران و جایگاهی برای نقد دینی دیگران نمی‌بینند. فصلنامه هفت آسمان همچون مرکز مطبوع آن در چنین محیط و فضایی متولد شد و طبعاً از آن انتظار می‌رفت که در حد توانایی‌های خودش در طراحی و مهندسی نوع اندیشی دینی با تکیه بر سنت‌ها و مبانی بنیادی دینی صاحب نقش و اثر باشد و بتواند در نگاه‌ها و رویکردهای حاکم دگرگونی لازم را به سمت تفاهم، تعامل و گفت‌وگو با دیگر ادیان و مذاهب ایجاد کند و دست کم، ضرورت آشنایی عالمانه با دیگر گرایش‌های دینی و مذهبی و نیز تلاش برای آشنایی رو در رو با عالمان و گروندگان دیگر ادیان و دیگر مذاهب را بقبولاند.

قطعاً امروزه با فضای متفاوتی روبه‌رو هستیم که به شرایط مطلوب و مقبول بسیار نزدیک‌تر شده است. علاوه بر مرکز ادیان که اینک به دانشگاه ادیان و مذاهب تبدیل شده و هم در جذب دانشجویان فراوان در رشته‌های مختلف دین پژوهی و هم در انتشار

آثار فراوان در این قلمرو توفیق بسیاری داشته است. تأسیس مراکز، رشته‌ها و انجمن‌های علمی مختلفی که به نوعی به این گرایش‌ها می‌پردازند، تألیفات بسیاری که به صورت کتاب یا مقاله در این حوزه منتشر شده‌اند، پایان‌نامه‌های فراوانی که به موضوعات ادیانی و مذاهبی اختصاص یافته‌اند، نشست‌های مختلفی که با حضور عالمان دیگر ادیان و مذاهب برگزار می‌شوند یا در آنها مقالات و سخنان پژوهشگران این حوزه ارائه می‌شود، رفت و آمدهای فراوانی که بین نهادها و مراکز علمی وابسته به ادیان و مذاهب در کشورهای مختلف صورت می‌گیرد، همه نشانگر تحوّل بس عظیم در مناسبات بنیادین و بینامذهبی، و در ادیان پژوهی و مذاهب پژوهی است که قطعاً مرکز ادیان و فصلنامه برخواسته از آن در این تحول نقشی درخور داشته است.

این نقش آفرینی گاه به صورت مستقیم و بی‌واسطه بود و گاه در حد هموار کردن راه و گشودن مجال برای فعال شدن دیگر توانایی‌ها و استعدادها بوده است.

حجم انبوه مقالات انتشار یافته در هفت آسمان به طور متوسط، هشت مقاله در هر شماره، گفت‌وگوهای صورت گرفته با چهره‌های شاخص و صاحب‌نظر حوزه ادیان و مذاهب و گاه از روحانیان برجسته دیگر ادیان، تقریرهای ارائه شده از آثار بدیع و برجسته این حوزه، مدخل‌های معرفی شده تحت عنوان دانش نامه دین، و سرمقاله‌های تحریر شده که آغازگر همه شماره بوده است به طور طبیعی فضای فرهنگی و علمی کشور و بخصوص حوزه‌های علمیه را که گاه‌گاه و به ندرت با آثاری از این دست روبه‌رو بوده‌اند تحت تأثیر قرار داده، حرکتی گسترده را در پژوهش ادیان و مذاهب موجب شد.

فصلنامه هفت آسمان علاوه بر این که خودش به منبعی به زبان فارسی برای مطالعات ادیان و مذاهب تبدیل گردید و علاوه بر نقشی که در پژوهش نویسندگانی برخوردار از درک دین پژوهی و سبک و ادبیات نگارشی داشت، در گشوده شدن مجالی نو نه فقط از لحاظ موضوع و مضمون که البته چندان تازگی نداشت، بلکه از لحاظ نوع رویکرد به دیگر ادیان و مذاهب برای مطالعات دین‌پژوهانه نقشی درخور داشت. نمی‌خواهم برای تغییر این ارزیابی به ستایش‌های فراوان عالمان و دانش‌پژوهان این حوزه استناد کنم، مایلم بهترین مرجع تعیین صحت و سقم این ارزیابی را ذهن و نظر خوانندگانی بدانم که بر فضای حاکم بر اندیشه و اندیشه‌ورزان دینی تا قبل از تأسیس مرکز ادیان و راه‌اندازی فصلنامه هفت آسمان تا اندازه‌ای اشراف دارند و هم اینک نیز بسان دیدبانی تیزبین و

ژرف‌نگر فضای موجود را زیر نظر دارند.

سالیانی قبل از ظهور هفت آسمان به مقتضای انقلاب و نظام نو ظهوری که داعیه آن مدیریتی دینی با مراعات مقتضیات زمان و مطالبات انسان این دوران بود و با تحریک حس دفاع از اندیشه و حاکمیت دینی از سوی برخی روشنفکران دینی بی‌پروا که بی‌مهابا برخی از بنیادهای اندیشه دینی حاکم را مورد هدف قرار دادند و طبعاً پس از انقلاب اسلامی مهم‌ترین لرزه را بر اندام اندیشه دینی وارد کردند، نواندیشی دینی‌ولو در کسوت دفاع از سنت دینی یا برداشت‌های سنتی از دین پا گرفته بود. صیغه غالب این حرکت نوین، فلسفی کلامی بود. البته مساسی با فقه و نیز فلسفه سیاست نیز پیدا می‌کرد. در این رویکرد نوین بویژه بخاطر کلام جدید که ریشه در آراء الاهی‌دانان پروتستان داشت، روزنه‌هایی به شناخت ادیان و عمدتاً مسیحیت کاتولیک و پروتستان‌گشوده شد. اما همچنان مطالعات ادیان چندان به جد گرفته نمی‌شد.

مطالعات فرق و ملل اسلامی پیشینه و دیرینه قوی‌تری داشت، اما تقریباً یکسره رنگ و بوی جدلی داشت و اساساً آشنایی عالمانه و واقع‌بینانه با دیگر مذاهب اسلامی مطمح نظر بود. طبعاً از این رو، با هر فرقه و مذهبی که بیشتر درگیر بودیم آشنایی‌های بیشتری داشتیم، البته آشنایی از موضع خصمی که خود را یکسره بر حق می‌داند و جویای نقاط ضعف رقیب یا مواضع همسو قابل بهره‌برداری برای تأیید موضع خودی است.

یک دهه پیش از این، دیگر ادیان به عنوان «دین» به رسمیت شناخته نمی‌شدند، چه رسد به این‌که هم‌وردی تلقی شوند که طرف‌گفت‌وگو یا آنسوی مقایسه‌ای علمی قرار بگیرند و چه رسد به این‌که آراء و آثار ایشان بدون هیچ نقد و تعلیقه‌ای و بدون هیچ تن و تحشیه‌ای به چاپ برسند. این کاری بود که فصلنامه هفت آسمان و مرکز مطبوع آن انجام داد و به رغم آگاهی از لغزنده بودن این مسیر و نیز خطورت و حساسیت زیاد آن، اقدامی را انجام داد که به اذن عالی‌ترین مراکز و مقامات دینی دیگر ادیان هیچ کدام از نهادهای رسمی دینی و علمی وابسته به مسیحیت یا دیگر ادیان جسارت و یارای انجام آن را نداشته و ندارند: این‌که یکی از مراکز برآمده از حوزه دیرپا و تنومند علوم دینی اسلام و تشیع به همت محققان برآمده از این حوزه که همگی به هویت اسلامی و شیعی خود پای‌بندند و می‌بالند و به رغم پافشاری خود بر روایی تعالی دینی و مذهبی خود با جسارت تمام یک «منبر حرّ» و تریبون آزادی را در اختیار دیگر ادیان و مذاهب قرار

بدهند و خواننده و شنونده تفسیرهای آنان از عقاید دینی خودشان باشند.

به جاست که خویشتن داری و بردباری حوزه کهن قم را حرمت نهیم و سپاس گزاریم که تا این اندازه از خود اقتدار و اعتماد به نفس نشان داد و زمینه تحقق آموزه قرآنی «استماع القول» را فراهم آورد. رویکرد علمی همراه با ادب و متانت ما به آموزه‌های دینی دیگران هیچ خامتگاه و پایگاهی جز تعلیمات اسلامی و سیره پیشوایان دینی نداشته است. از این رو است که بزرگان حوزه‌های علوم دینی ما با چشمی خطا پوش به حرکت بدیع اما اصیل فرزندان جوان و محققان نوپای خود نگریستند و آنگاه که لغزشی صورت می‌گرفت به تذکرات واهیانه و دلسوزانه بسنده می‌کردند.

البته این خویشتن داری‌ها در مباحث بینااسلامی کمتر بود که تا حد زیادی قابل درک و تدارک می‌باشد.

اینک دانشگاه ادیان و مذاهب و فصلنامه هفت آسمان می‌توانند به خود ببالند که رسالت تاریخی خود را انجام داده‌اند و تحولی را که شایسته و ایسته بوده به وجود آورده‌اند. درست است که این مجموعه طراوت و شادابی گذشته را ندارد و درست است که تا حدی گرفتار صورت‌بندی‌ها و توسعه‌های کمی و ظاهری شده است، اما می‌تواند خوشنود باشد که توانسته خدمتی سترگ را به جامعه علمی و دینی کشور بنماید. در این میان، همت مؤسس محترم این مؤسسه حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای سید ابوالحسن نواب که پشتیبان دلسوز این حرکت بوده‌اند و با اعتماد بی‌نظیرشان به اصحاب فصلنامه دست ایشان را در فراهم آوردند ۳۷ شماره باز گذاشتند قابل ستایش است. همچنین وظیفه خود می‌دانم از تک تک محققان و نویسندگانی که با آثار خود نگاهبان غنای علمی هفت آسمان بوده‌اند و نیز همکاران فرهیخته‌ای که هم در ارزیابی علمی مقالات و هم در آماده سازی آنها یاریگر فصلنامه بودند سپاسگزاری نمایم.

اینک که بنا به ضرورت‌های پیش آمده و از جمله نیاز این مطبوعه به سردبیری توانا و تازه نفس، با دریغ و حسرت، سردبیری هفت آسمان را وامی‌گذارم، اطمینان دارم که به همت دوست دانشورم جناب آقای دکتر خلیل قنبری که عهده‌دار مسئولیت سردبیری این فصلنامه شده‌اند و با یاری اعضای هیئت علمی دانشگاه ادیان و مذاهب و دیگر محققان و مشتاقان این قلمرو شاهد رونق هرچه بیشتر این نشریه و نیز مطالعات ادیان و

مذاهب باشیم.

واپسین سخن آن‌که سرطاعت و سپاس بر آستان حضرت حق می‌سایم و از درگاهش به خاطر لغزش‌هایی که در گفتار و نوشتارم داشته‌ام عذر تقصیر می‌خواهم و توفیق همگان را در خدمت به دین و سرزمین خواهانم.

حمیدرضا شریعتمداری